چهچهٔ تفنگ من



شهید سمیع الله سلحشور

چهچهٔ تفنگ من

شهید سمیع الله سلحشور

مشخصات کتاب:

نام کتاب: چهچهٔ تفنگ من

شاعر: شهید سمیع الله سلحشور

جمع آوری: قاری عبدالستار سعید

ناشر: بخش تألیف و ترجمه کمیسیون امور فرهنگی امارت اسلامی افغانستان

سال چاپ:۱۴۴۱هق - ۱۳۹۸هش

نوبت چاپ: اول

شماره مسلسل امور چاپ: ۲۴

تیراژ: ۱۰۰۰

بسم الله الرحمن الرحیم

فهرســـــت

اشعار شهید سلحشور

چهچهٔ تفنگ من

جای بسا خوشی است که مجموعه اشعار شاعر برجسته کشور شهید سمیع الله سلحشور به شکل چاپی به دست علاقه مندان می‌رسد. این گلدسته اگر چه از لحاظ حجم کوچک است، اما از لحاظ پیام و هنر مجموعهٔ بزرگ و گران بهای شعری است.
«چهچهٔ تفنگ من» نمونه ای از ذوق بلند ادبی، تخیل عالی، احساس پاک و استعداد قوی شاعر جوان شهید سلحشور است. چهچهٔ تفنگ من اضافه بزرگی در ادب جهادی (حماسی) ما است. امیدواریم که این مجموعهٔ شعری الگویی برای شاعران جوان شده و سفر ادبی شان را بر این مسیر دوام بدهند.
شهید سلحشور علاوه بر اینکه شاعر توانا و آراسته به تحصیلات عالی بود، مجاهد زبده عرصهٔ نظامی نیز بود. ادارهٔ تالیف و ترجمه افتخار دارد که نمونه‌های از کلام منظوم شاعر دردمند کشور و فرزند راستین دین و میهن را به نام «چهچهٔ تفنگ من» به شکل کتابی چاپ می‌کند.
چهچهٔ تفنگ من اضافهٔ پر ارزشی در آثار چاپ شدهٔ ماست. ادارهٔ تالیف و ترجمه کمیسیون فرهنگی پیش ازین ۲۳ عنوان کتاب را به چاپ رسانیده و لله الحمد با چاپ این کتاب شمار آثار ما به ۲۴ رسید.

کمیسیون فرهنگی امارت اسلامی افغانستان
ادارهٔ تالیف و ترجمه
رجب ۱۴۴۱ – حوت ۱۳۹۸ – مارچ ۲۰۲۰

لحظاتی چند با شهید سلحشور

حامدا و مصلیا و بعد :

یک روز بارانی برج حوت ۱۳۸۸ شمسی بود. اتفاقا در منزلی از مجاهدین هرات مهمان شدم. چند تن مجاهدین که به زبان پشتو و فارسی صحبت می‌کردند، آن جا گرد هم آمده بودند. یکی از ایشان جوان میانه قد بود که (بر اساس ضرورت جهادی) ریش را کوتاه کرده بود. رفقاء معرفی کردند که این جوان سمیع الله سلحشور نام دارد، از فاکولته ادبیات پوهنتون هرات فارغ شده و به آموزش‌های دینی نیز آراسته است. اکنون در ولسوالی های شرقی هرات (گذره، پشتون زرغون، انجیل و مناطق دیگر) سرپرستی مجاهدین و جبههٔ شهید غلام یحیی اکبری را به دوش دارد. نامبرده نه تنها مجاهد ورزیده سنگر، بلکه صاحب قلم، مضمون نویس و شاعر توانا نیز است. او مجلهٔ ماهواری را به نام «همسنگران» با امکانات ناچیز خود در هرات به چاپ می‌رساند، که تا اکنون ۱۲ شماره آن به چاپ رسیده است.

در آن مجلس با هم آشنا شدیم. او نیز دانست که بنده در کمیسیون فرهنگی امارت اسلامی خدمت می‌کنم. از همان جا دوستی صمیمانه ما بر اثر مشارکت در سرشت ادبی، شاعری و جهادی آغاز شد. نامبرده که از اهمیت و مؤثریت خدمات مطبوعاتی و فرهنگی در عرصهٔ جهادی می دانست هرگاه خدمات کمیسیون فرهنگی را برایش تشریح می‌کردم بسیار خوشحال می‌شد و چنان با شوق می پرسید گویا گم گشته ای را یافته باشد. سپس برای من گفت: مردم هرات مزاج جداگانه ای از دیگر مردم افغانستان دارند، هراتی‌ها مزاج فرهنگی و علاقه مندی زیادی با ادب، فرهنگ و مطبوعات دارند. برای اینکه تشنگی ادبی شان را با مطبوعات جهادی سیراب کرده باشیم، مجله و یا نشریه‌ای را به نام «همسنگران» آغاز کرده‌ام، که با تلاش های شخصی خود نخست در کامپیوتر می‌نویسم، سپس توسط پرنتر چاپ می کنم و در شهر هرات و اطراف آن به علاقه مندان توزیع می کنم. تمام شماره های نشریهٔ همسنگران در کامپیوتر او موجود بود. آن را با هم دیدیم. مقالات، اشعار و مطالب بسیار معیاری با زبان کاملا ادبی، درآن چاپ شده بود.

اگر چه بنده آنجا قصد ماندن در شب را نداشتم، اما همنشینی سمیع الله سلحشور چنان شیرین بود که بالاخره به سبب طوالت مجلس، شب را در مرکز هراتی‌ها سپری نمودم. او با جهاد مطبوعاتی و فرهنگی بسیار شوق داشت و من هم هرگاه به نبشته ها و توانایی او می‌دیدم با خود می گفتم ای کاش! کسی دیگری می‌بود تا جای او را در جبهه شهید غلام یحیی اکبری پر می‌کرد. زیرا این جوان بیشتر از عرصهٔ تفنگ، می توانست در عرصه قلم به اسلام خدمت نماید.

شب میده میده باران می‌بارید، بیشتر مجاهدین خوابیده بودند، اما مجلس من و سلحشور هنوز جریان داشت. او لیب‌تاب را باز کرده،

نبشته ها و اشعار خود را نشان می‌داد و بر موضوعات مختلف ادبی، کلتوری و فکری صحبت می‌نمود. از سخنان او پی بردم که مطالعهٔ وسیعی دارد. او از فضای آرام پوهنتون به زندگی دشوار جهادی تصادفی پا نگذاشته، بلکه درک عمیقی از مسائل امت داشت، از درد اسلام و مسلمانان آگاه بود و می‌دانست که یگانه راه بیرون رفت مسلمانان ازین اوضاع بحرانی، جهاد فی سبیل الله است. او مجاهد شعوری و مجهز به فکر سالم بود. با شاعری و فلسفهٔ اقبال لاهوری عشق فراوان داشت، اشعار او را می‌سرود و به این باور بود که او مشکلات امت را خوب‌تر درک و تشریح نموده است.

اکنون که این سطور را می نویسم، شیرینی آن مجلس و صحبت شهید سلحشور را حس می کنم. واقعا آن شب بی نظیری بود که دو شاعر، دو مجاهد و دو همسنگر در موضوعات مورد علاقه شان از دل حرف می زدند و درد و آرمان همدیگر را حس می کردند.

شاعر می گوید :

داسې بله شپه به په نصیب سره راځي

په عمر کې راځي خو له رقیب سره راځي

اما من می‌گویم چنین شبی دیگر نمی‌آید. زیرا سلحشور میان ما نیست. او به سفر ابدیت رفته و تنها یادهای او نزد ما باقی مانده ا ست .

پسا سلحشور ...

عصر ۲۸ اسد ۱۳۹۲ خورشیدی است. روز سعید استقلال افغانستان، اما برای من لحظاتی پر از درد و غم است. دروازه زنگ آلودی را کوبیدم، دختر خوردسالی که آثار معصومیت و مظلومیت از چهره‌اش پدیدار بود برآمد. پرسیدم: خانهٔ شهید سمیع الله سلحشور همینست؟

چیزی نگفت و پس برگشت. اندکی پس‌تر نوجوانی بیرون شد. سیمایش حزین و لب هایش خشکیده بود. خانه شهید سمیع الله سلحشور را پرسیدم. احوال پرسی کرد و با پشتوی شکسته گفت: من برادرش هستم.

او دروازه را باز کرد و به مهمان خانه داخل شدیم. اگر واقعیت را بگویم، من نسبت به هر زمان آنگاه بسیار متاثر شده و گلویم گرفته بود، که به فاتحهٔ شهید تازه ای رفتم و چشمانم بر یتیمان، پدر و خانه خالی شهید افتاد.

پس از تلاوت، دست ها را برای اتحاف دعا به روح شهید سلحشور بلند کردیم. سپس گوشه‌های از زندگی و فن شهید سلحشور را به یاد آوردیم. برادرش گفت که شهید سلحشور در اثنای شهادت تقریبا ۳۵ سال عمر داشت، اما او در شوق جهاد و شهادت ازدواج نکرد و بخش زیادی از عمر خود را در سنگر می گذارند.

برادرش بعضی از نبشته‌ها و اشعار شهید سلحشور را نشان داد و گفت شهید سلحشور هنوز هم از مساعی فرهنگی دست برنداشته بود و نشریهٔ ماهواری را به نام «تفنگ» در سطح منطقه خود به چاپ می‌رسانید و شماره‌های زیادی از آن چاپ شده بود.

شهید سلحشور (که بعدا در سوانحش نیز خواهید خواند) در کنار جهاد مسلحانه، جهاد قلمی و فرهنگی خود را نیز دوام داده و از برکت استعداد والای شعر و نثر نویسی، اشعار گیرا و نبشته های دلنشینی را به علاقه مندان تقدیم نموده است.

او دست بالایی در شعرو شاعری به زبان شیرین فارسی داشت. نیز در نثر ادبی و تحلیل موضوعات سیاسی و علمی دارای استعداد ویژه بود. ده‌ها مقاله و صدها شعر از او به یادگار مانده است.

بسیاری مضامین و اشعار شهید سلحشور در جریده های «همسنگران«

و «تفنگ» به نشر رسیده است. همچنان بعضی از اشعار او در مجله‌های رسمی امارت اسلامی (خرک، شهامت، حقیقت و مورچل) نیز به چاپ رسیده، و بعضی اشعار حماسی وی را آوازخوان نامدار و خوش حنجرۀ کشور ملا فقیر محمد درویش با صدای زیبای خود خوانده است.

شش سال بعد از شهادت سلحشور

شش سال از شهادت سمیع الله سلحشور گذشته بود. قریب بود که آن صاحب قلم رسا از اذهان ما فراموش و به حیث شاعر و نویسندۀ گمنام از خاطره‌های ما نسیا منسیا شود، اما خداوند متعال حافظ نوراحمد سعید صاحب، مسئول بخش تالیف و ترجمه کمیسیون فرهنگی را پاداش بزرگ نصیب بفرماید که چند مدتی پیش یکبار دیگر شهید سلحشور را به یاد آورد.

بخش تالیف و ترجمه که در این اواخر روند چاپ کتاب ها را تسریع نموده است، مسئول آن حافظ نور احمد سعید صاحب برایم گفت: اگر اشعار شهید سلحشور گردآوری و به شکل کتاب چاپ شود، نه تنها میراث قلمی نامبرده مصئون می گردد، بلکه اضافۀ شایانی در ادب و فرهنگ جهادی نیز خواهد بود.

حافظ صاحب مسئولیت گردآوری اشعار شهید سلحشور را برای بنده سپرد. خوشبختانه بنده که ده سال پیش با شهید سلحشور از نزدیک دیده بودم او در آن زمان بعضی از نمونه‌های اشعار خود و چند شماره از نشریۀ همسنگران را در کامپیوتر بنده ریخته بود، من گردآوری اشعار شهید سلحشور را از نشریۀ همسنگران و همچنان از مجلات خرک، حقیقت و شهامت آغاز کردم و بالاخره اشعار زیادی جمع‌آوری شد و مجموعه ای از آن ساخته شد که اینک در دست شما قرار دارد.

باید یادآور شوم که این مجموعه تمام اشعار شهید سلحشور نیست، بلکه تنها مجموعه اشعاری است که به دست ما رسیده بود و در این مجموعه گنجانیده شد. با در نظرداشت قریحهٔ قوی هنری شهید سلحشور میتوان گفت که وی غالباً اشعار دیگری هم نوشته باشد. بیشتر این اشعاری که در دست شما قرار دارند، در سال های اول تهاجم امریکا نوشته شده است. با بعضی اشعار تاریخ آن نیز درج شده است. البته تمام این اشعار بین سال های ۲۰۰۱ تا ۲۰۱۲ میلادی سروده شده است، که سال های اوج اشغال امریکایی بود و شهید سلحشور در تشکیلات جهادی امارت اسلامی با تفنگ و قلم مشغول مبارزه در برابر اشغالگران و ایادی اجیر آنها بود.

در پایان با این امید شما را به خواندن این اشعار دعوت می دهم که امیدوارم عطش ادب جهادی‌تان سیراب و شوق مطالعه شعری تان تسکین یابد.

با احترام

قاری عبدالستار سعید

۱۹ حوت ۱۳۹۸ شمسی

زندگی هجرت

اندکی تامل بر اشعار سلحشور

غرض ندارم سخن به تفصیل در مورد کتاب شعری که شما خوانندۀ عزیز در دست دارید بگویم فقط جهت آنکه برداشت خود را از این اشعار با شما شریک ساخته باشم اندکی با اشعار حماسی شهید سمیع‌الله سلحشور همراه می‌شوم باشد تا چکیدۀ از آن دریای حماسی را به شما خوبان تقدیم نموده باشم.

در این تردیدی نیست که ملت افغانستان در علم و هنر، شعر و ادب، فرهنگ و نجابت چنان شُهره است مثل که در مبارزه با اشغالگران، جنگیدن و پهلوانی، آزادگی و مردانگی، غیرت و شهامت زبان‌زد عام و خاص است؛ اما اینکه از جنس طالب در این عصر با زبان نظم سخن بگوید و در روح و روان انسان تاثیر بگذارد کم دیده و یا بهتر است بگویم بی‌نظیر است هرچند طبق معلوماتم تا حدود زیادی در معاصر و مخصوصا در جریان جهاد جاری در زبان پشتو بسی دردمندان شعرهای آمیخته با درد و هدف سرائیده‌اند اما در زبان شیرین دری کمتر سراغ داریم.

سلحشور ضمن آنکه تفنگ به شانه داشت، در سنگر گرم حضور یافته و پا

به پای همسنگران و دوستانش تا مرز شهادت به پیش می‌رفت همانگونه سلحشور و دلاور با درد سخن گفته، با فکر شعر سروده، با عشق از شهادت و جهاد می‌ستود.
آنجا که زمزمه می‌کند:

نعره های تکبیرم موج صف شکن دارد   چهچه تفنگ من با جهان سخن دارد

او در واقع خود یکی از تکبیرگویان صف‌های موج شکن جهادی بوده و انقلاب و هدف جهاد را چنان افق می‌بخشد که تمام امت را در نوردیده و در یک بیت شعر دنیا را مخاطبش دانسته و گویا او با جهان درددل داشته و به مردم دنیا بسی گفتنی‌ها دارد.
جایی چه زیبا می‌گوید:

هر مبارزم اینجا، حالتی چو من دارد   مرد سنگر و خونست، با خودش کفن دارد

به دوستان سنگرش اشاره دارد که همه به عشق شهادت بیرون آمده و حاضر به انواع جانفشانی‌هاست.
سلحشور در قسمتی از دردهایش ملت خود را به جهان صفت می‌کند تا مردم دنیا بهتر بشناسند:

جهان داند که اینان مومنانند   مجاهد مسلک و بگذشته جانند
خدا جو محور و پیکار جویند   شهادت خواه و مشتاق جنانند

ملتی که سلحشور خود، فرزند آن ملت و دلداده‌اش است ملت جهاد و شهادت است.
شهید سلحشور در جایی هدف قیام و آمدنش به سنگر را می‌گوید تا دنیا بداند سنگرش بی‌هدف و تفنگ‌اش بی پیام نیست.

آمدم تا ظلم و استبداد ظالم بشکنم   فرق خونخواران دهر و جور حاکم بشکنم
انگلیس و آمریکا را درس نابودی دهم   قلب وفرق وچنگ ودندان مهاجم بشکنم

بله شهید سلحشور هدف مبارزه و جهاد مجاهدین را تشریح می‌کند تا بر خلاف شعارهای تبلیغاتی دشمن به دنیا واضح بگوید که او آمده تا ظالم را

سرکوب، منجی مظلوم و قیامش از بهر چیست.
سلحشور شهید گاهی از مردم زمانه‌اش گلایه می‌کند که چرا اینقدر شیفته مادیات شده و دالر چرا تا آنهمه آنها را فریفته است او بسان یک جوان دردمند می‌گوید:

این همه دالر پرست عزت نمیداند که چیست
خودفروش حلقه گوش غیرت نمیداند که چیست

عاشقان قدرت و ثروت ز حق بیگانه اند
فاسق شهوت پرست خفت نمیداند که چیست

بسیاری مثل راقم‌الحروف آرزو می‌کند که کاش مثل علامه اقبال لاهوری مفکر مشرق زمین چندین شاعر دردمند داشت تا جوانان را انگیزهٔ جهاد و بیداری داده و با آنها با زبان خودشان سخن بگوید اما وقتی این اشعار سلحشور را می‌خوانی گویا با اقبال کوچک شهید سمیع‌الله سلحشور از نزدیک به اقبال در ارتباط بوده و درد او را این جوان دردمند به خوبی درک کرده و مثل او شعر سروده است:

ای تازه جوان رهرو دین باز بپا خیز　　توفنده و کوبنده و با شور و نوا خیز
دشمن شکن و فاتح و سرباز خدا خیز　　سنگر هوس و عاشق آزادی ما خیز
از بهر خدا بهر خدا بهر خدا خیز　　از　بهر　خدا　خیز

شهید سلحشور به جوانان و مجاهدان امارت اسلامی بسیار افتخار کرده و آنچه در قلب‌اش از امارت اسلامی برداشت پاک دارد چنین به همه گوشزد می‌کند:

نازم به این غیرت و ایمان امارت　　بر مردی و ایثار جوانان امارت
ترسیده جهان از سروسامان امارت　　ای طالب حق در پی آزادی ما خیز
از بهر خدا بهر خدا بهر خدا خیز　　از　بهر　خدا　خیز

فارغ بحث فنی و تخنیکی بر اشعار سلحشور از نظر وزن و قافیه علی‌الحق باید گفت او جوان ارزشمندی بوده که مجاهدین امارت اسلامی در صف خود داشته است، جوانیکه با درد خوی گرفته، فکرش در آسمان‌ها سیر کرده، و تماسش مستقیم با رب بی‌نیاز بوده است، او گویا با این اشعار حماسی می‌خواسته بسیار پیام‌ها را از سینۀ تنگش به بشریت و ملت خویش فریاد بزند تا صدای رسایش تا دوردست‌ها برسد و روزگاری امتی ورقی از اشعارش را خوانده و به درد آمده و انگیزۀ قیام و انقلاب پیدا کند. سلحشور در اغلب اشعار حماسی‌اش جوانان و ملت را بر ضد غرب و استکبار به یورش فرا می‌خواند او به صدای که خدا بهتر می‌داند تا چه حد دردمند بوده ملت و مخصوصا جوانان را مخاطب قرار می‌دهد که:

بخیز ای هموطن ای مرد میدان سلحشور انقلابی شیر دوران

خدا جو رهرو دین مرد افغان دلاور پاسدار دین و ایمان

تو ای سنگر شکن ای تیغ عریان

بخیز کاتش به خانه درفتاده صلیبی پا به خاک ما نهاده

در ترور و وحشت را گشاده به دالر عزت ما باد داده

بزن شمشیر به فرق این پلیدان

توئی سرباز ما ای خواب رفته امید مردمان زار و خسته

ترا دشمن به تزویر کرده بسته بخیز چون شیر از زنجیر گسسته

بزن آتش به روم و انگلستان

شنو فریاد خواهر را زبگرام که مرگ میخواهد از این زند بدنام
به دین و آئینم دارند دشنام بخیز از بهر عزت تا سرانجام
مشو خرم به کار این غلامان

شهید سلحشور ملت بزرگ افغان را خیلی خوب می‌شناسد و چون می‌شناسد همت بلندش و فکر بلندپروازش او را راحت نمی‌گذارد که ملت عزیز خود را در آن حالت زار ببیند و دردمندانه فریاد می‌زند:

تاجهانست باشهامت زندگانی میکنیم در ره حق وعدالت جان فشانی میکنیم
ما زمظلومان عالم پشتیبانی میکنیم این جهاد وانقلاب را ما جهانی میکنیم
ما علیه ظالمان دایم به تیغ و خنجریم

شهید سلحشور گاهی چنان از افراد پیرامون خود آزرده می‌شود که مثل علامه اقبال لاهوری شکایت به رسول خدا - صلی الله‌علیه وسلم - می برد و از جفای روزگار می گوید:

ولی ما، یا محمد ﷺ گمرهانیم غلط رفتیم و بدبخت جهانیم
به دام اختلافات اوفتادیم به صدها گونه آفات اوفتادیم
گذشته قرنها از غفلت ما برفته اقتدار و همت ما

که در واقع هدف او بیدار کردن بیدارگرایان و علمای امت اسلام و روشنفکران است که باید برای بیداری مسلمانان دست به کار شوند.

شهید سلحشور آگاهانه و دردمندانه از نقشه‌ها و پلان‌های شوم غرب نیز پرده برمیدارد و در قسمت‌هایی از اشعار حماسی و انقلابی‌اش پلان‌های غرب از جمله «دموکراسی» را به باد شدید انتقاد گرفته و از کسانی که به اسم مسلمان در دامن این پروژه‌های غربی گیر افتاده اظهار دوری کرده و آنها را متهم به بی‌باوری به خود و اصل خود می‌کند:

مسلمانان سست عنصر و بی دینان بی باور   جهانی را به سوزانند به ارمان دموکراسی

به زور و دالر و تزویر دموکراسی کنند قایم   سه اصل معتبر دارند به پیمان دموکراسی

نه عزت میشناسد او نه برناموس خویش غیرت   چنینست تا جهان باشد مسلمان دموکراسی

شهید سمیع‌الله سلحشور دلدادگی و شفیتگی خود به بیرق و پرچم پر افتخار اسلام را نیز پنهان نمی‌تواند و بار بار در اشعار خود از بیرق اسلام ستایش کرده و از کسانی که از بیرق اسلام فرار می‌کنند انتقاد دارد:

زیر چتر رایت من جای عزو سرافرازیست

همت و صلابتش سخت سر خاینان شکسته

این نشان وحدت و حق بهمه مجاهدین است

مگر آنکه دین خویش را بهر ملحدان شکسته

از صدای اهتزازش میرسد بگوش امت

که ظهور منجی ما دوری زمان شکسته

در پایان ضمن تشکر از ادارۀ تالیف و ترجمۀ امارت اسلامی که اقدام به این اثر ارزشمند کرده به همه جوانان، اهل علم، دانشمندان و مجاهدان توصیه می‌کنم حتما از این چشمۀ پر فیض و دریاچۀ اخلاص حماسی

استفاده نهایی را برده و در نشر و توزیع این اثر گرانبها دگران را نیز سفارش بکنند.
و این اثر در واقع جواب کوبنده برای بسیاری است که می‌گویند مجاهدین یا طالبان افراد مستعد در نظم و نثر ندارند، اگر کسی واقعا از روی انصاف و عدالت انسانی فقط قسمت‌هایی از این اشعار زیبا را به ترنم و زمزمه بگیرد بهتر درک خواهد کرد که خداوند متعال در این صف مبارک، چه هستی‌های پر استعداد را گرد آورده است.
پایان.

انجنیر عثمان
۱۹/حوت/۱۳۹۸ هـــش

مختصر سوانح شهید سمیع الله

مشهور به شیخ سلحشور -تقبله‌الله-

تولد و دوران طفولیت:

در ماه جدی سال ۱۳۵۸ هـ.ش در قلعه یوسف خان ولسوالی پشتون زرغون در خانه غلام رسول طفلی به دنیا آمد که نام وی را غلام سخی گذاشتند، طفلی که ۳۴ سال بعد با نام شیخ سمیع الله سلحشور به درجه عالی شهادت نائل آمد؛ در این مقاله بر آنیم تا گوشه‌هایی از زندگی این مجاهد نستوه و شهید بإذن الله شیخ سمیع الله سلحشور را به صورت مختصر بازگو نماییم.

دوران تعلیم:

شیخ شهید پیش از آنکه رهسپار مکتب گردد از طرف خانواده به مسجد فرستاده شد تا دروس دینی را بیاموزد و در هشت سالگی وی را شامل مکتب نمودند و در لیسه مرکز پشتون زرغون ثبت نام گردید، او نیمی از روز را به مسجد برای فراگیری تعلیمات دینی رفته و نیم دیگر را به مدرسه برای تعلیم دروس دینی سپری می‌کرد.

غلام سخی بزرگترین فرزند خانواده در حالی که پدرش به شغل دهقانی مشغول بود و سخت کار میکرد تا فرزندانش در آسودگی خاطر و فراغ بال درس بخوانند توانست که ۱۲ سال دوران تعلیم را پشت سر گذاشته و شهادت نامه صنف ۱۲ را اخذ نماید؛ وی پس از فراغت از لیسه به صف امارت اسلامی پیوست.

دوران فعالیت و تحرکات علمی:

شیخ شهید پس از آن به امارت اسلامی در ولایت هرات پیوست. او مدتی را در میدان هوایی هرات بود و برای اولین بار الفبای جهاد را فراگرفت و با مجاهدین عرب در همانجا آشنا شد که سرآغازی برای علاقهٔ خاص او به زبان عربی گردید. بعد از تجاوز امریکایی‌ها در اواخر سال ۲۰۰۱ میلادی و روی کار آمدن رژیم دست‌نشاندهٔ کرزی شیخ شهید تصمیم گرفت که آموخته های دوران تحصیل خود را به متعلمین وطن آموزش دهد بنابر این به صفت معلم در لیسه مرکز پشتون زرغون ایفای وظیفه نمود، اما شور و شوق و علاقه وی به تحصیل باعث شد که یک سال بعد در سال ۱۳۸۲ وارد پوهنتون شده و تحصیلات عالیه خود را آغاز نمود؛ وی در بخش زبان عربی ادبیات پوهنتون هرات مشغول به تحصیل گردید.

موصوف به علت سنگینی مخارج تحصیل و برای اینکه هزینه تحصیل خود را از دوش خانواده بردارد مجبور به اخذ تأجیل یکساله گردیده و برای کار راهی کشور ایران شد، و در همانجا نیز مبلغ زیادی را صرف خرید کتب و وقت فراغت خود را مصروف مطالعه کرد و کتب زیادی را خریداری نموده ولی هنگام رجوع به وطن، متاسفانه اجازه خروج کتاب‌ها را به وی داده نمی‌شود و تمامی کتابهایش را مصادره می‌نمایند.

شیخ شهید بعد از بازگشت به وطن تحصیلات خود را ادامه میدهد و در سال ۱۳۸٦از پوهنتون هرات فارغ التحصیل میگردد.

دوران فعالیت‌های جهادی:

شیخ شهید که از همان سال‌های تحصیل نیز با درک اهمیت و جایگاه جهاد در مقابل اشغالگران صلیبی و مزدوران داخلی آنها پیوسته با استفاده از رخصتیهای زمستانی به صفوف مجاهدین در هرات، کنر و غزنی می پیوست؛ اما پس از اتمام تحصیل بنا به درخواست شهید غلام یحیی اکبری (یکی از فرماندهان ارشد مجاهدین در حوزهٔ غرب کشور) رسما و با نام شیخ سمیع الله سلحشور که پس از آن به همین نام مشهور گردید به جبهات جهاد و صفوف مجاهدین ملحق گردید.

شیخ شهید در طول این مدت ضمن مشارکت قوی در عملیات های نظامی، با ایجاد بخش فرهنگی در جبهه، به نشر و پخش نشریه و ماهنامه «همسنگران» پرداخت که در حقیقت تمام زحمات این نشریه تنها به دوش شخص شهید سلحشور بود و با وجود تنهایی، نشریه ای بسیار پر بار و وزین را که در خور جایگاه جبهه و مجاهدین امارت اسلامی حوزه جنوب غرب بود تقدیم تشنگان علم و اهل دانش کرد و آن نشریه را با اشعار حماسی زیبای خود که زاده قریحه شعری و توانمندی ذاتی وی بود مزین می نمود.

تکلیف کشی در راه جهاد و انواع قربانی‌ها:

شیخ شهید تا زمان حیات شهید غلام یحیی اکبری بر اثر شجاعت و عمکرد بی نظیر خود و بر اساس پایه تحصیلی خود مسئول امور فرهنگی جبهه و رابط آن با مجاهدین عرب و در نهایت به حیث معاون جبهه تعیین گردید وی در این مدت زمان فقط ۲ بار برای ملاقات خانواده و مادر مریض خود به پشتون زرغون رفت و این آخرین دیدار وی با مادرش بود که مدت کوتاهی پس از آخرین ملاقات دار فانی را وداع گفت و بعد از وفات مادر، شیخ دیگر هرگز به خانه پدری اش نرفت.

بعد از شهادت شهید غلام یحیی اکبری، شیخ تلاش زیادی را جهت بازسازی مجدد جبهه نموده و به حیث مسئول فرهنگی و مسئول کمسیون امارت اسلامی در ولسوالی گذره بار دیگر جبهات مجاهدین بر ضد کفار متجاوز و مزدوران افغانی را فعال کرد.

شیخ سلحشور و همرزمان وی با شکل دادن مجدد جبهات ولسوالی گذره - هرات تحت نام جبهه شهید اکبری فعالیت های چشمگیری ضد نیروهای متجاوز و رژیم مزدور انجام دادند که این فعالیت‌های درخشان وی باعث گردید نیروهای دشمن چندین عملیات گسترده نظامی علیه مجاهدین روی دست گیرند ولی خوشبختانه هر هجوم پی دیگری با شکست و ناکامی روبرو گردید و دشمن بیش از پیش به ناتوانی خویش پی برد.

با شدت یافتن دامنه درگیریها و در یکی از عملیات ها شیخ شهید همراه با عده ای از همرزمان و همسنگران خویش در کمین نیروهای دشمن قرار

گرفتند که در این حادثه شیخ از ناحیه پا زخمی، و مدتی را جهت تداوی و بهبودی به دور از سنگر سپری نمود.

اخلاق و معاشرت:
شهید سلحشور در باب اخلاق و جوانمردی با آنکه در عنفوان جوانی قرار داشت اما به عنوان یک نمونهٔ خوبی از مجاهدین در منطقه شناخته می‌شد. خلق و خوی نیک و دانش و تحصیلات بالای شیخ شهید باعث شد که اعتماد مردم منطقه به وی جلب شده و او را همچون رهبری دانشمند و قوماندانی توانمند شناخته و در حل و فصل قضایای مختلف به وی رجوع نمایند و شیخ شهید با حوصله مندی کامل به مشکلات مردم رسیدگی نموده و با درایتی بی نظیر به حل و فصل منازعات می پرداخت؛ تمام این موارد باعث محبوبیت روز افزون شیخ در بین مردم و رهبران امارت اسلامی گردید، بعدها به خاطر رونق جبهات جنگی در ولسوالی گذره و پشتون زرغون و حومه، شیخ شهید جبهه دگری تحت عنوان «جبهه خالد بن ولید» را سر و سامان داد او با رهبری و فرماندهی عالی یی که داشت و با استفاده از محبوبیت خود خیلی زود در بین جوانان و مردم منطقه به جایگاه خاص رسیده و حملات جهادی خود را علیه اشغالگران و مزدوران آنها شدت بیشتری بخشید.
شیخ شهید در اولین برخورد انسان را متاثر از اخلاق‌اش می نمود، خنده بر لب داشت و با صفا و مهر انسان را به آغوش می کشید، نهایت محبت کرده و بسیار با علاقه به سخنان اطرافیانش گوش فرا میداد، شوخ مزاج و طبع خوش بود، انسان در کنارش احساس خستگی نمیکرد، همسایگان در جوارش از بهترین همسایه برخوردار بودند. به دوستان احترام خاص قائل شده و احترام همه مخصوصا بزرگان و علماء را بر خود واجب می‌دانست.
در نشر مفاهیم دینی علاقهٔ زیاد داشت، شب و روزش را در تفکر و یاد خدا سپری می کرد از کسی زود رنجیده نمی شد، غمخور دوستانش بود، خود را در مشکلات دوستان شریک دانسته و به اندازه توان خود از هیچ همکاری با بذل و بخشش و سخاوت مردانه وار خود دریغ نمی ورزید.

استعداد ویژه در شعر و ادب:

شهید سلحشور صاحب ذکاوت و فهم عجیبی بود، او در «نظم و نثر» قلمی روان داشت، مقاله های وی در قالب «نثر» در نشریه و بعضی مجلات چاپ و در اختیار مشتاقان و اهل علم قرار گرفته است؛ ولی شیخ شهید آثار وی در قالب «نظم» بیشتر در چشم است، او واقعا قریحهٔ خاص و خدادای در فن شعر و ادب داشت، بعضی اشعارش چنان حماسی اند که انسان وقتی می شنود گویا با یکی مثل علامه اقبال همراه می شود، اشعار شیخ بسیار موزون، سنجیده، پرمفهوم، پرمحتوای، پردرد و سرشار از نکات علمی و ادبی بود، بعضی شعرهایش چنان حماسی اند که انسان را انگیزهٔ ایمانی و جهاد داده و گویا با روح و روان آدم تماس مستقیم دارد. شعرهای سلحشور شهید (که مجموعه هذا) برخی از آنهاست بهترین یادگاری است که از آن شهید برجای مانده است و تا زمانیکه این اشعار در یادها تازه است بدون تردید یاد و خاطرهٔ شیخ شهید نیز به مراتب بیشتر زنده و تازه خواهد بود.

شهادت و پایان کار:

شهید شیخ سمیع الله سلحشور – تقبله الله - بالاخره پس از عمری تکاپو، جهاد، و ایستادگی در امتحانات سخت روزگار، در روز ۲۷ ماه مبارک رمضان ۱۳۹۲ هجری شمسی طی یک حادثه دستگیر و در روز ۲۹ ماه مبارک رمضان و در شب عید سعید فطر که مصادف با شب جمعه نیز بود به شهادت رسید. شیخ شهید با همت مردم «منطقه نشین» در روز عید سعید فطر و ادای نماز جنازه بعد از نماز عید در قریه یادشده دفن گردید. روحش شاد، یادش گرامی و راهش پر رهرو باد.

احمد جامی

حوت ۱۳۹۸ هش

اشعار شهید سلحشور

چهچهٔ تفنگ من

من مجاهد حقم، مرد سنگر آرایم — مومن خدا جویم، دشمن تعدایم
قاطع ومبارزم، یار دین و دنیایم — شیر روز پیکارم، جنت است تمنایم
نعره های تکبیرم موج صف شکن دارد — چهچه تفنگ من با جهان سخن دارد
از فراز سنگرها، شور آتشین دارم — در ره عدو دین، هر کجا کمین دارم
من به نصرت یزدان، باور و یقین دارم — من به مشرک و ملحد، دشمنی و کین دارم
انقلاب من غوغا، در همه وطن دارد — از هرات و بغداد تا، غزه و یمن دارد
راکت و تفنگ من، حجتم به میدانست — دفتر وکتاب من، منطقی زانسانست
هجرت و جهاد من، بهر حفظ ایمانست — خط و مشی من دایم، پیروی ز قرآنست
هر مبارزم اینجا، حالتی چو من دارد — مردسنگر و خونست، باخودش کفن دارد
تا رمق بجانم هست، حامی مسلمانم — پاسدار این دینم، یاور ضعیفانم
عاشق جهادم من، مرد روزمیدانم — من مجاهد حقم، وارث شهیدانم
هر جوان این سنگر، عزم کفر شکن دارد — از مصاف شان دشمن، لرزه در بدن دارد
طاغوت وسپاه او، از چنین کسان ترسد — قلب دشمنان دایم، از وجود ما لرزد
کاخ ظلم شان زودست، زلزله درآن افتد — صبر کن سلحشورا، عاقبت ز ما گردد
عشق این جهاد در دل، ریشهٔ کهن دارد — بیخ کفر و طاغوت را، روزی ریشه کن دارد

(۱۳۹۱ هجری شمسی هرات)

شب های سنگر

دیریست که مجاهد شده و رهرو دینم
سر بر کف و آواره و بیچاره ترینم

سرکش چو شمع گشتم و پا تا به سرم سوخت
از غیرت خود نالم و ازشوق یقینم

از بخت بد و طالع کج رفته شکایت
صد بار اگر اوج کنم باز همینم

آواز تفنگ آید وغرش بمب افکن
هرجا که روم گوشه برایم بگزینم

نه خواب دهد لذت ونه مزه طعامم
سرگشته بهر کوی و درم یا به کمینم

جمع گشته جهانی که تو دهشت گر دهری
گوئی که بلائی به همه اهل زمینم

با مشت تهی کرده ام آهنگ جهانی
من عاشق آزادی و فردوس برینم

گفتم که اسلام وهمین شد همه چیزم
سوختم به این فکر و تمنای چنینم

قومم همه از من بگریزند به شداید
تا دشمن به اشغالگر بی عفت و دینم

افغانم و این پیشه ز اجداد رسیده
دشمن شکن و فاتح و نامدار ترینم

این حال من و عاقبت پر خطرمن
تا لحظه آخر که بر روی زمینم

ملت راسخ

جهـان دانـد کـه اینـان مومنـانند | مجـاهد مسلك و بگذشته جانند
خـدا جو محور و پیکـار جـویند | شهادت خواه و مشتاق جنـانند
نه شرقی اند نه از غـرب میهراسند | مسلمان زاده و صـاحب دلانند
ز گهـواره بـه فکـر سنگـرستند | شجاعت آفـرین درهر زمانند
ز دشـمن هیچ گـاه ترسیده باشد | جهان هـرگـز ندیده و ندانند
شکست انگلیس چند بار و روس را | به تاریخ جهـان ثبت کرده گانند
بـه توفیـق خـدا ایـن بـار جهانـی | به شکـست و زبونی میکشانند
بـه سرافکنده‌گی از کشـوری خود | صلیب و امریکـا را می رهانند
چنـین قومـی کـه در ادوار تاریـخ | به این آزاده گی باشـد ندانند
ازایـن مسـتکبران جـز قـوم افغـان | نمی ترسـند جهـانی بی امانند
ز روسـان صـد مراتـب بدتـر از آن | به اینان درس عـبرت می‌چشانند
صلیب را روزی مهزوم و شکسـته | به سـوی واتیکـانش میدوانند
خـبر با پاپ و اسـقف میدهند زود | که این قـوم قـاتل نصرانیانند
بـه خاخام‌هـای اسرائیـل غاصـب | شکـست صهیونیزم را میرسانند
نمـاز شکـر را درقـدس اقـصي | به زودی ان شاء الله می بخوانند
که دارد همچو مـا قومی سلحشور | که استشهـاد را در ارمغـانند
به والله این چنین شیران کـه امت | بدست دارند جهـانی بی امـانند

آمدم

آمـدم تـا ظلـم و اسـتبداد ظالم بشـکنم
فرق خونخواران دهر و جور حاکم بشکنم
انگلیـس و آمریـکا را درس نابودی دهم
قلب و فرق و چنگ و دندان مهاجم بشکنم
بیـخ و بنیاد دموکراسـی بـر آرم از جهان
غربیان را دوست و هم پیمان و خادم بشکنم
تـا تروریسـتم تـرور دشـمن دیـن میکنم
پیکر و چنگال خون آشام خاصم بشکنم
هرکـه سـد راه من شـد میزنم بـر فرق او
راد مردم عزم و تصمیم مزاحم بشکنم
کرزی و کابینه اش را فسق مطلق دیده ام
نوکران غرب را اوصاف لازم بشکنم

دالر پرست

این همه دالر پرست عزت نمیداند که چیست
خودفروش حلقه گوش غیرت نمیداند که چیست
عاشقان قدرت و ثروت زحق بیگانه اند
فاسق شهوت پرست خفت نمیداند که چیست
بنده گی آزادی است گرطاعت از یزدان بری
لاابالی بی‌خرد لذت نمیداند که چیست
ارزش انسان در این کشور به مقدار زرست
تنگدست بینوا راحت نمیداند که چیست
از حجاب و از حیاء گوئی خجالت می برد
دختر ما ارزش عفت نمیداند که چیست
با دموکراسی ودالر بسته پیمان وفا
قدر دین وعشق حریت نمیداند که چیست
کعبه اش غرب است و مذهب دالر وآئین صلیب
کفر می‌ورزد دیگر طاعت نمیداند که چیست

۱۳۸۷ هجری شمسی

بپا خیز

ای تازه جوان، رهرو دین باز بـپا خیز توفنده و کوبنده و با شور و نوا خیز
دشمن شکن و فاتح و سرباز خدا خـیز سنگر هوس و عاشق آزادی ما خیز

از بهر خدا بهر خدا بهر خدا خیز
از بهر خدا خیز

تاریخ گـــواه‌است کــه‌تـــو مـــردیقینی دشمن شکن و فاتح و مردانه ترینی
تو شیر خـــدایی تو چـــنانی تـــو چنینی یکبار دیگر نیز چنین پـاك و صفا خیز

از بهر خدا بهر خدا بهر خدا خیز
از بهر خدا خیز

برخیز کـــه هنـــگام جهاد است و شهادت هنگام به پاخاستن و آزادی امت
ای مرد خـــدا دور شــــو از آتش غفلت ای چاره گر درد من از بهر دوا خیز

از بهر خدا بهر خدا بهر خدا خیز
از بهر خدا خیز

تو نسل نوین را بکش از خانه به سنگر یادش بـده از کـار نیـاکان دلاور
بشکن همه اسباب واندیشه کافر با لشکر اسـلام به پیوند و زجا خیز

از بهر خدا بهر خدا بهر خدا خیز
از بهر خدا خیز

بگریز ازین غـــفلت و افـکار خیـــالی   دوری کن از اندیشه افرنگ پوشالی
برگـــیر تفنگت کـــه سنگر شـــده خـــالی   چون شیر ژیان سر بکف و دل به صفا خیز

از بهر خدا بهر خدا بهر خدا خیز
از بهر خدا خیز

با دشمن اشـــغالگر ما پیشه مکـــن باز   در کفر و شرر ملت ما را تو میناز
نه چشم و زبان شو و نه هم همدم و همراز   نه هم سپـــر گوشتی دشمن رو بما خیز

از بهر خدا بهر خدا بهر خدا خیز
از بهر خدا خیز

بر خیز که ناتو وسپاهش شده لـــرزان   واشنگتن و لندن ازین حمله پشیمان
این حاصل بازوی تو است ای شـه دوران   تو مرد خدایی دور از کبر و هوا خیز

از بهر خدا بهر خدا بهر خدا خیز
از بهر خدا خیز

دشمن دیگر تاب جـــهاد تو نـــدارد   در فکر فرارست و خواهد که بگذارد
در پیش تو سر را به شکستش بگـــذارد   چون برق به نابودی دشمن ز فضا خیز

از بهر خدا بهر خدا بهر خدا خیز
از بهر خدا خیز

نـــازم به این غـیرت و ایمان امـــارت   بر مردی و ایثار جـوانان امارت
ترسیده جهان از ســـرو سامان امـــارت   ای طالب حق در پی آزادی ما خیز

از بهر خدا بهر خدا بهر خدا خیز
از بهر خدا خیز

(۱۳۸۶ هجری شمسی هرات)

یادی از شهید غلام یحیی اکبری

مـرد میـدان مـرد سـنگر مـرد دین
اکـبری آن شـیر مـرد حـق گزیـن

ضربه های کاری‌اش برفرق روس
ثبـت گشـته در قلـوب مسـلمین

غربیـان را داد درس آن چنـان
در هـراس بوده از وی دشـمن دین

مجلسـش پرمحتـوی و بـا ادب
صحبتـش آرام و زیبـا راسـتین

مـرد منبر در حضـور خاص وعام
مـرد تقـوی در میـان آن و ایـن

دشـمن اهـل شرر در هـر کجـا
سـخت گیر بر فاسـقان و ملحدین

یـاور مسـتضعفان و بـی کسـان
دشـمن کفـار و شرک و مشرکیـن

همتـش بـالا و عزمـش اسـتوار
چهـره اش نورانـی و بس دلنشـین

زندگـی‌اش بـا وقـار و سرفـراز
رحلتـش باعـزت و فخرآفریـن

هفده میزان سـیزده هشتاد وهشت
رفـت بـا همسـنگران خلـد بریـن

ای قهرمانم

تـو ای همسـنگرم ای قهرمانـم   رفیقـم همـدم و آرام جانـم
بـه شـب در گوشـۀ سـنگر انیسـم   مجاهـد رهـرو دیـن پاسـبانم
شکسـتی زنجیـر مسـتکبران را   زدی آتـش بـه قلـب دشـمنانم
بـه قـصر ظالمـان افگنـده زلـزال   تفنگـت هیبتـت ای پهلوانـم
تـو نیـک مـرد مجاهـد را بـه هـر جا   حمایـت مـی کنـم تـا میتوانـم
بـه روز تیـر بـاران، خـون و آتـش   سلحشـورانه دوشادوشـت روانـم
ز ایمانـت جهانـی در هراس اسـت   ز عزمـت شادمانسـت دوسـتانم
بـه فرعونـان وقتـی همچـو موسـی   اشـداء علـی الاعـداء جانـم
تو خاموش و جهانی از تو حرفست   چنیـن اسـت نیـک مـردان زمانـم
خـدا جویـان تـو را یارنـد و همـراه   اگـر اهریمنـان در قصـد جانـم
ز پاریـس و ز لنـدن تـا بـه مسـکو   تـرا خواننـد امیـد امتانـم
بـه ایـن غیـرت بـه ایـن ایـمان بنازم   کـه سر افـراز کـرده در جهانـم
همـه حـکام کفـر و اهـل عصیـان   پریشـانند ز عزمـت ای جوانـم

همه ترسان ازینند ای سلحشور / که در راه جهاد هستی روانم
نه بیم است کافران را از نمازت / نه غمگینند ز صومت ای ز جانم
فقط ترسیده اند از حرکت تو / که برهم میزند دنیای شانم
خداوند یاور و فردوس جایت / مترس از ساز و برگ دشمنانم
تفنگت کرده دشمن را گریزان / وجودت یاور مستضعفانم
شکستی با سلاح دین و ایمان / دل و بازو و فرق دشمنانم
تو نیک مرد مجاهد را فراوان / سمند وصف میراند زبانم
بنازم دین و ایمانت که کردی / پشیمان هر که آمد سوی جانم
گریزند از تو خفاشان بدخواه / چو خورشیدی به اوج آسمانم
به واتیکان فتاده ترس و وحشت / زه تو ای نیکمرد پهلوانم
بنازم همت و ایمان و غیرت / که کرده سرفراز روح و روانم



ای قاید لشکر شکن

ای قاید لشکر شکن ای فاتح دوران ای خفته بصد غفلت و فارغ زحریفان
آتش زده دشمن به هرخانه افغان خونین شده دشت و دمن و کوه و بیابان
برخیز به آزادی ملت ز دل و جان

بر خیز که دین از تو حراست طلبیده مردانگی و شور و شهامت طلبیده
دشمن شکنی از تو غیرت طلبیده پاسداری و حفظ همه امت طلبیده
برخیز و بگیر بار دیگر خنجر عریان

ای مرد خدا بهر خدا کار خدا کن شوق و هوس سنگر بگذشته بجا کن
مردانه صفت بار دیگر شعله بپا کن بر دشمن اشغالگر ما سلسله‌ها کن
ای مرد یقین تا بکی افتاده پریشان

از لندن وپاریس بلند گشته ندامت از غیرت این ملت با شوق شهادت
سرگشته شده دشمن و افتاده بذلت نه راه گریز دارد و نه تاب مدامت
این فوز بدست آمده از خون دلیران

از غیرت تو زلزله درکاخ سفید است   ازعزم‌تو دشمن‌شده‌لرزان‌چوبیداست
ایمان تو پیراهن تزویر درید است   تاریخ‌بخود‌همچو‌تو‌مردان‌ندیداست
ای قاتل اهریمن و ای یار مسلمان

مسند نشین کابل ما غرق غلامیست   نه فهم درست دارد و نه مرد نظامیست
یک چاکرعیاش و یک دلقک نامیست   دشمن‌به‌دین‌و‌ارزش‌این‌ملت‌نامیست
از بهر خدا دل منه بر دشمن یزدان



صبا پیغام ببر

صبا پیغام ببر آن دلبرم را　　رفیق مهربان تاج سرم را
سلامم گو بر آن راحت نشسته　　خبرده حال زار و چشم ترم را
بگو تو در چه فکر و در چه حالی　　مگر دوست می‌نداری کشورم را
نمی‌بینی مگر این جور طغیان　　که میسوزد سراپا پیکرم را
بگو تا کی زما بیگانه گشتن　　امید افزائی هر اشغالگرم را
مگر این سرزمین مال شما نیست　　که میسوزند دیار باخترم را
و یا همرای هر اشغالگرستی　　که آتش میزنی همسنگرم را
به توهین و اهانت‌های دشمن　　چرا یاری به دین و باورم را
شدی گوش و زبان و چشم دشمن　　بسوزاندی همه بال و پرم را
شنیدی و نکردی عزم وغیرت　　چه توهین ها تو بر پیغمبرم را
چه خوش گفت همسری با شوهری خویش　　بده مندیل به سرکن چادرم را
تو گر از دشمن دین میهراسی　　من آخر حفظ خواهم باورم را

ای هموطن

ای قاید لشکر شکن ای فاتح دوران   سلحشور انقلابی شیر دوران
آتش زده دشمن به هرخانه افغان   دلاور پاسدار دین و ایمان
تو ای سنگر شکن ای تیغ عریان

بخیز کاتش به خانه درفتاده   صلیبی پا به خاك ما نهاده
در ترور و وحشت را گشاده   به دالر عزت ما باد داده
بزن شمشیر به فرق این پلیدان

ای مرد خدا بهر خدا کار خدا کن   شوق و هوس سنگر بگذشته بجا کن
مردانه صفت بار دیگر شعله بپا کن   بر دشمن اشغالگر ما سلسله‌ها کن
ای مرد یقین تا بکی افتاده پریشان

توئی سرباز ما ای خواب رفته امید مردمان زار و خسته
ترا دشمن به تزویر کرده بسته بخیز چون شیر از زنجیرگسسته
بزن آتش به روم و انگلستان

شنو فریاد خواهر را زبگرام که مرگ میخواهد از این زند بدنام
به دین و آئینم دارند دشنام بخیز از بهر عزت تا سرانجام
مشو خرم به کار این غلامان

همه گفتارشان برضد دین است اصول شان همه کفر آفرین است
توقع از غلامان بدترین است غلامی غلامان این چنین است
تو ای مرد سلحشور تن بجنبان

دموکراسی واسلام آتش و آب حقوق بشرشان مثل تیزاب
به خونت کن نهال دین شاداب بخیز از بهرچه رفتی تو در خواب
بپا شو خون بی دینان بریزان

گذشت عمرت همه درلاابالی زدینت بهره گیر این چندسالی
به این افواهیات از که چه نالی تفنگت گیر که سنگر گشته خالی
چو زن درخانه تا کی باشی ترسان

ازین راحت که ایمان می‌رباید وقار وعزت آسان می‌رباید
حیا از چشم انسان می‌رباید همه چیز مسلمان می‌رباید
نزیبد تنبلی را قوم افغان

بخیزکامروز روز شورو جنگست مسلمان را به هر سو چاره تنگست
به هر جا آتش و صوت تفنگست زمین ازخون افغان رنگ رنگست
به هر سو خفته اجساد شهیدان

وطن اشغال و دشمن درکمین است مسلمان در غم دالر حزین است
تجاوز همچومار درآستین است مسلمانان مسلمانی نه این است
که دارید دوستی با این پلیدان

(۱۳۸۷ هـ ش هرات سنگر جهاد)



ما مسلمانیم

ما مسلمانیم و اولاد عزیز کشوریم طالب راه خدا و وارث پیغمبریم
نه ز پاکستان و چین و نه ز ملک دیگریم نه اجیر امریکا و نه مرید دالریم
ما از این خاک عزیز و سرزمین باختریم

تا جهانست با شهامت زندگانی میکنیم در ره حق وعدالت جان فشانی میکنیم
ما زمظلومان عالم پشتیبانی میکنیم این جهاد وانقلاب را ما جهانی میکنیم
ما علیه ظالمان دایم به تیغ و خنجریم

عزت خویش ومسلمانان به سنگر دیده‌ایم ملت خویش رابه رزمیدن دلاور دیده‌ایم
محو هر اندیشه باطل به خنجردیده‌ایم ماشکست غرب ونابودی دالر دیده‌ایم
ما مجاهد شیرمرد وشیفتگان سنگریم

لندن و پاریس و واشنگتن زما لرزان شده غیرت این شیرمردان دیده وحیران شده
ناتو و پیمان آتلانتیک سرگردان شده باخداجویان در افتادست و بی سامان شده

ما مجاهد پرور و بد خواه هر اشغالگریم

دشمن از ایمان این ملت بخود ترسیده است پیکرش را تیغ ها شمشیرها ببریده است
آنچه در وهمش نمی امدبه چشمش دیده است از درخت آرزو بار ندامت چیده است

ملت ما قهرمان و ما همه پیکار گریم

انقلاب ما شکست جمله زورگویان بود با صلیب و حامیانش آتش سوزان بود
یاور ما ایزد و دستور مان قرآن بود قهرمان عرصه ها تا ملت افغان بود

قاطع ورزمنده و بگذشته از جان وسریم

ما به دوران ها جهان را درس غیرت داده ایم شیوه ای آزادگی شوق شهامت داده ایم
ما جهاد را حل مشکل ها به امت داده ایم مسلمین را تا به خنجر بال عزت داده ایم

فاسقان را دشمن و بی چاره گان را یاوریم

طفلک گهواره گی ما به سنگر مایل است　　پیرمرد ما شهادت خواه از جان و دل است
نوجوانان را کلاشنکوف به گردن حامل است　　هرکه با این قوم ستیزد خویشتن را قاتل است

با سـلاح دین و ایمان مستعد و والاتریم

مدفن اشغالگرانست این وطن این سرزمین　　عرصهٔ رزم آورانست کشور مرد آفرین
برمسلمانان پناگاه هست و بر دشمن کمین　　این وطن این سرزمین این گلشن جان آفرین

ما به دشمن سختگیر و بر مسلمین خدمتگریم



من پیرو دین رسول

من پیرو دین رسول، و سد معبر بشکنم
شمشیر توحیدم به دست صد فرق کافر بشکنم
پرچم ز الله الصمد، ایمان و اخلاص در وجود
بمب اتم دشمنان با نوک خنجر بشکنم
هیچ است و پوچ است وحشیان آنکه نداند خالقش
حیوان صفت این اجنبی چون کلهٔ خر بشکنم
ما قوتی داریم زدین این اجنبی از اقتصاد
با یک ورق از صوت حق صد بانک دالر بشکنم
تو در کجا من در کجا ما پیروان مصطفی
بوش وبلر، شداد را بوجهل ابتر بشکنم
تاریخ نخواندی انگلیس فرزند خود را کن بحیل
بازی به آتش می‌کند این طفل مادر بشکنم

ای آمریکا از مادرت، پرسان بکن از قرنها
من نسل افغان دلیر، با شیشه اخگر بشکنم
جد خبیثت مکناتن در اسفلین باشد هنوز
من هم تو را میراث خود واجب چو اکبر بشکنم
با ذوالفقار شاهدین ، بستم کمرهان بی خبر
این نیروی اوباش را مانند حیدر بشکنم
بد تر زتو ای اهریمن کلبان دنبال تو اند
لعنت به آن افغانی که همرای کافر بشکنم
ننگ است به اولاد وطن، باشد سپر با اجنبی
توفیق اگر شد از خدا، هم خر و کره خر بشکنم
عهد خداوند است یقین، باطل شکست میراث او
باور کند بی اسلحه صد توپ و سنگر بشکنم

(۱۳۸٦ هجری شمسی)



ملک ایمان

چرا تبلیغ ناصح را اثر نیست
مخاطب را سر مویی خبر نیست

به گردون میرسد غوغای واعظ
بیان جالب و شیوای واعظ

چو مرغ وحش در بام دل خلق
نیفتاد هیچ در دام دل خلق

چو موم اندر دل فولاد ننشست
و صید بر ره صیاد ننشست

ز گوش مستمع چون باد بگذشت
که از صاحب سخن ایراد بگذشت

اگر پرسند از من این معما
جوابم این بود والله و با الله

که این محراب و منبر را اثر نیست
جماعت از دل معنی خبر نیست

جماعت خاصیت از دست داده
مبلغ از حقیقت دور مانده

اگر ظلمی به مظلومی رسیدی
جماعت جوشن اندر تن کشیدی

گرفتی قبضهٔ شمشیر چالاک
دریدی رشتهٔ بیداد بی باک

مبلغ و آنچه گفتی خود همان بود
و او بر محمل دین ساربان بود

ولـی امـروز ظلـم از سر گذشـته — جفـا و جـور بـر هـر در نشسـته
یکی از صد جماعت را خبر نیست — دریـن گردهماییهـا ظفـر نیسـت
بـرون از مسـجد ار عـالم بمیـرد — سر دوش جماعـت را نگیـرد
اگـر طفـل مسـلمان را برنـد سر — تمـام اهـل ایـمان را برنـد سر
ز دسـت ایـن جماعـت هیـچ نایـد — مبلـغ را سر مـو خـم نیایـد
اگـر ایـن اسـت معنـی جماعـت — همه این بـوق و کرنا ها چه حاجت
درین جمع پریشان حاصلی نیست — درین بحر خروشـان ساحلی نیست
جماعـت بـود یعنـی لشکر دیـن — دلاور حافظیـن کشـور دیـن
بنـای ظلـم ویـران از جماعـت — بقـای جـور، پایـان از جماعـت
چه فرق است حال بین جمع و تفریق — که خون جاریست چون سیل از دم تیغ
اگـر آیـد محمـد ﷺ بـاز امـروز — کنـد از نـو جهـاد آغـاز امـروز
زحـال زار امـت گـر بپرسـد — اول از واعـظ و منبر بپرسـد
کجـا شـد لشـکر فتـح المبینـم؟ — کجـا شـد خاتـم کلـک و نگینـم؟
کجـا شـد قبضـهٔ شمشـیرها تـان — کجـا شـد نعـره تکبیرهـا تـان؟
چـرا امـروز در بطـن حریقیـد؟ — چـرا بـی ناخدائیـد و غریقیـد؟
مگـر بـی رهـبر و بـی رهنمائیـد؟ — ز راه و رسـم دیـن داری جدائیـد؟
مگـر قـرآن و سـنت مـرده باشـد — کـه امـت ایـن چنیـن افسرده باشـد
وایـن دو سـمبل جاویـد هسـتند — وایـن دو قلـه ای امیـد هسـتند
ولـی ما ، یـا محمـد ﷺ گمرهانیم — غلـط رفتیـم و بدبخـت جهانیـم
بـه دام اختلافـات اوفتادیـم — بـه صدهـا گونـه آفـات اوفتادیـم

گذشته قرنها از غفلت ما | برفته اقتدار و همت ما
که تا خصم آمد و بیدار مان کرد | سپس بر حلقه های دار مان کرد
ولی حالا نه میدانی نه رزمی | نه شوق سبقت و نه عزم وجزمی
بیا و این همه بتها نگون کن | تمام بت پرستان را زبون کن
یهود رذل بداندیش بنگر | ارازیل سگ بدکیش بنگر
بیا بشکن طلسم دیو و دد را | دوباره پست کن این قوم بد را
ببین بوجهل ها را ، نا شمارند | امیه بولهب صد ها هزارند
درین دنیای الحادی گذر کن | دوباره معجزه شق القمر کن
در اعجاز دوباره باز کن باز | که بر ما نیست راهی غیر اعجاز
مسلمانان همه همراز گردیم | به دامان محمدﷺ باز گردیم
ره صدیق و عمر را بگیریم | پی عثمان و حیدر را بگیریم
اتم و لیزر و بمب فراوان | نیاید کارگر بر ملک ایمان
به یک نیم نظر الله و اکبر | کند نابود دام و دام گستر
جهان خواران را نابود سازد | اگر که او بخواهد زود سازد
بحق احمد مختار یا رب | دیگر ما را چنین مگذار یا رب



خطاب به جوانان

ای جوانان پی فرهنگ عزازیل نشوید — به مرام و مد اوباش و اراذل نشوید
محفل قوم بد اندیش و منافق نروید — پیرو خصم جنایت گر و قاتل نشوید
جهل مطلق بود ار مقتدی غرب شوی — بهر ترویج مفاسد عوامل نشوید
آمریکا است حامی نسل خطا کار یهود — سیرت و رسم بدش را حامل نشوید
زرق و برقی که بود عالم الحادی را — رنگ شوم است در آن هیچ مقابل نشوید
بهتر از کیش مسلمانی ما نیست که نیست — زین حقیقت نروید، یکدمی غافل نشوید
بهر آگاهی دین هیچ ز جاهل مپرس — عالم خوب بیابید که زائل نشوید
دین چنان نیست که گویند وراتنگ نظران — زود در گردن اغیار حمایل نشوید



چه می‌کنید؟

ای داعیان مکتب قرآن چه میکنید؟
ای حامیان مشرب ایمان چه میکنید
اسلام منبع توحید و وحدت وجهاد
با این همه جهان مسلمان چه میکنید
چون قرن ها گذشت و تفنگی نساختید
حالا به بمب و موشک و هاوان چه میکنید
قوم خرابکار یهودی کجا بودند
الآن مسلح تا بن دندان چه میکنید
دامان پر زسنگ تفرقه تا کی بود
با سنگ دست کودک گریان چه میکنید
صوم و صلاة حج وزکاة اکتفا تو راست
با حیله های دشمن شیطان چه میکنید

بعد از سیوف و نیزه و خنجر چه ساختید؟

این ساخت کافر است تو مسلمان چه میکنید

رخت و لباس و خرج وخوراک تو از کجاست

با لیزر و اتم پلیدان چه میکنید

قرآن نگفته است که صنعت گری بد است

کشتی شکستگان به طوفان چه میکنید

گنج سعادت هر دو جهان به دست توست

با کیمیای بی نظیر چو قرآن چه میکنید

این انگلیس وآمریکاست که ارباب ماست

ای مجمع خموش هراسان چه میکنید

حالا چه سود نعره و غوغا وعربده

از کف بداده اید لعل بدخشان چه میکنید



دروغ

تا به کی با این همه اینسان دروغ	چند زنی لاف فراوان دروغ
همدم و هم صحبت الحادیان	گشتی و دم از دین و ایمان دروغ
ژالهٔ بم ریزی و فریاد توست	در پی آسایش انسان دروغ
رفتی و هم کیش صلیبی شدی	لاف تو از خون شهیدان دروغ
بهر ریاست طلبی‌های خود	میخوری سوگند به قرآن دروغ
حافظ کفری و هواخواه غرب	ظاهر حالی و مسلمان دروغ
رشوت و اخاذی شده پیشه ات	حافظ و حق خواه ضعیفان دروغ
در پی قومی و نژاد و زبان	ما همه خاکیم و ز انسان دروغ
ظاهرت آراسته به ایمان و دین	باطنت نیرنگ و پریشان دروغ
فکر تو حیوانی و راهت فساد	جلوه کنی در خوی انسان دروغ
ظاهر گوسفند به خویش بسته ای	گرگی و در صورت چوپان دروغ
زیر قبا بسته ای زنار کفر	بر سر منبر کنی آذان دروغ
بهر منافع خود ای راهزن	شکوه کنی از بد و نیکان دروغ
فکر تو آئین تو دالر شده	گر چه شدی زاهد دوران دروغ
تا که شکاری به دام آوری	می بری صد حیله به پایان دروغ
خواهش ما این ز تو ای جان من	بس دگر ای نور دو چشمان دروغ

(۱۳۸۷ هـ ش هرات)

عشق دالر

هـر دل کـه بـه عشـق دالـر افتـاد | بـی دیـن شـد وستمگر افـتـاد
از مردمیـت و خـرد بـرون شـد | خـود بـین و شرور و خودسرافتاد
حیـوان صفتـی بخویشـتن داد | دشـــمن بـه حجـاب مـادر افتـاد
از دشـمن پرتجمـل آموخـــت | بـد خـواه بـه جهـاد وسـنگر افتاد
چاکربـه صلیـب واهـل آن شـد | خائـن بـه امـور کشـور افتـاد
شـد چاپلـوس و پلنـگ بـه نیرنگ | برجـان خویـــش و بـرادر افتـاد
هـر شیوه کـه بـود خـلاف ایمان | حـــامل شـد وهمـــچو آذر افتـاد
صـد وای بـه ایـن چنین مسـلمان | کـــز خویـش بریـد بکـافر افتاد
اُمـی اگـر خـورد فریـب الحـاد | حـــامی صلیـــب زمـــنبر افتـاد
هـر فتنـه کـه سـد آن شـدیم مـا | شـایع شـــد و در بـه خـــاور افتاد
هـر زیـن کـه لایـق سـمند بـود | فـــریـــاد کـه طـالـع خـر افتـاد
ایـن اسـت روال دورگـردون | بـد بخـت کسـی کـه از سر افتاد
بـی غم شـده از شـجاعت و ننگ | هـــر دل کـه بـه عشـق دالـر افتـاد

ماموریت دیسکوری

(سفینه فضایی امریکا)

کردند روان سوی فلک دیسکوری را — کانجا هم اگر یافت نفوس بشری را
پیغام دهد تا که به سرعت بفرستند — آلات تبه سازی و زیر وزبری را
چون خاک نشینان بچشانند به ایشان — زهر غم و درد و الم و دربدری را
با کودک شان تحفه دهند از سر احسان — بی مـادری و بی کسی و بی پدری را
درسینـۀ هر مادر غم دیده گذارند — داغ و الم و درد و غم بی پســری را
هر خانه که دیدند نشانند به خاکش — تا زنده نمایند قرون حجری را
تزریق نمایند به رگهای جوانش — بی غیرتی و تنبلی و بی هنری را
در دفتر بیداری او خواب نویسند — کارند بـه باغ دل وی بی ثمری را
گیرند بصیرت ز دل و دید ز چشمش — سازند نکو در نظرش بی بصری را
از حاکم شان عقل بگیرند وگذارند — در کلـۀ او عادت گاو و خری را

بر گردهٔ ملت بنمایند سوارش
خواهند برای خود ازو بارбری را

پرواز ربایند ز مرغان هوایش
بخشند بجایش غم بی بال و پری را

هر سرو که دیدند نمایند نصیبش
وحشیگری برش و خشم تبری را

وانگاه به خون غرقه نمایند تر و خشک
ارزش نگذارند نه خشکی نه تری را

زندان دگر در دل مریخ بسازند
وانجا بفرستند خصوم خطری را

مغرور به نیرو شدگان به که نگیرند
کم؛ نیروی اشک شب و آه سحری را

هر جان عزیزی که ستانند، ببخشد
با آتش خشم احدی شعله وری را

با قهر خداوند چو گشتند مقابل
سودی نبود زور و زر و حیله گری را

(۱۳۸۷ هجری شمسی میزان)



تو ای همسنگرم ...!

تـو ای همسـنگرم آرام جـانم مجـاهد سیرتم ای قهرمانـم
خـدا جـو و رهـرو دین پاسبـانم انیسم همـدمم هـم آرمـانم

امـیدم آرزویـم اطمـینانم

بیـا تـا سـخت بتازیم دشمـنان را بکوبیـم فـرق وقلـب ناکسـان را
بنابودی کشـانیم فاسـقان را شـویم بـازوی عـزت مومنـان را

بخیزازخـواب غفلـت ای جوانـم

بیـا از کـبر و مـن بگـذر تو ما شـو انیس و همدم و هـم آشـنا شـو
تفنگت گیر و در راه خـدا شـو مجاهد مصلح و سـخت پارسا شو

دیگـر تنهـام مکـن ای هـم زبانـم

بلنـد شـو ای جـوان ای مـرد ایمان رۂ سـنگربگیر و بگـذر از جـان
بیاراسـته برایـت ذات یـزدان بهشـت جاویـدان و حـور وغلمان

بسـوی توسـت چـشم امتانـم

بخیـز ازهرکـران بـا عـزم و تدبـیر		کتـاب انـدر بغـل بـا تیغ وشمشـیر
ز قـدس تا عراق و بلخ و کشـمیر		بـه آزادی امـت چـاره هـــا گـیر

کــه میســوزد متــاع و آشیـــــانم

همه حـــــکام مـــا بیگانه دینند		مسلمان قـــاتل و ملحـــد جبینند
بفـــکر خویـش و سـودای لعینند		تـو برخیزجملـه اینـان ایـن چنینند

کــه بــا تــو در ره اســلام روانــم

از ایــن درباریـان عــالم نمـــایان		شرارت پیشـه گان مـردم فریـان
خـدا بیگانـه‌گان فرعـون ندیمـان		مخـواه فتـوای حـق از قول ایشـان

کتـاب اللـه و سـنت هسـت ازآنـم

تـو ای گهـواره گـی ای طفـل نوپا		امـــید انقــــلاب و نسل فـــردا
مکـن باور ازین ضالان و گمـــراه		کـه دیـن را کـرده انـد سـودا بدنیـا

بگوفرضسـت جهـاد مـن میتوانـم

مسـلمان هرگـز از دشـمن نترسـد		ز زنـدان رفـــتن و مـردن نترسـد
زفقــر و درد و جنگیــدن نترســد		ز زرق و بــرق اهـــریمن نترســد

بپـا خیـز کاتـش اسـت در آشیانم

سرشـت مـا بـه رزمیـدن فتادسـت		بما سـاکن شـدن جرم و فسادست
به پا خواسـتن سـعادتها زیادسـت		بقـای مـا به شمشـیر و جهادسـت

چنین اسـت همتـم فکـر و روانـم

(۲۰۰۸ م هرات)

بیا ای وارثان ملت میرویس و احمدشاه

بیا تا نیروی ایمان به صحن سنگر اندازیم
صلیب و حامیانش را برون از کشور اندازیم
تا خون شهیدان را نسازیم پایمال امروز
به تاریخ از شهادت ثبت لوح دیگر اندازیم
بیا ای وارثان ملت میرویس و احمدشاه
شعاع نور اسلام را ز غرب تا خاور اندازیم
مجاهد سر به کف بیرون کند اظهار استقلال
حضور خویشتن اینجا به جمع لشکر اندازیم
بگیر تیغ فنا فی الله بکوبان فرق دشمن را
بشو چون حمزه و خالد به حیدر باور اندازیم
کجا شد نسل افغان پیرو رسم رشادتها
بلوك غرب را چون شرق ازین دامان بر اندازیم
ببازوی توانایت کشم صد لوح پیروزی
مجاهدای سلحشور گر قلم خواهی سر اندازیم
تویی ای قهرمان ای صف شکن بر قلهٔ تاریخ
به عزم راستینت لرزه بر این کافر اندازیم
بیایید ای مسلمانان صلیبی پرچم انداخته
مجاهد را توان بخشیم کافر پیکر اندازیم

از ما که تفنگ است

تا دشمن دین غاصب و اندر پی جنگ است
از ما که تفنگ است

تا در وطنم عسکری از ملک فرنگ است
از ما که تفنگ است

با دشمن حربی ز منطق نتوان گفت
منطق بودش مفت

پاسخ سنگ انداز همان گونه به سنگ است
ازما که تفنگ است

با غاصب میهن نکنیم بحث ز منطق
الا به تیر و تیغ

بیگانه درین خانهٔ مؤمن بد و ننگ است
از ما که تفنگ است

به مرد مجاهد چنین توهین و تحقیر
یا کشتن و زنجیر

نه جای تحمل نه یا راه درنگ است
ازما که تفنگ است

با پیکر صدپاره و با جامهٔ خونین
در این دین و آیین

بر مرد مسلمان چنین جلوه قشنگ است
از ما که تفنگ است

از نعره تکبیر و آهنگ تفنگم
وز تکتیک جنگم

دشمن شده بی پا و سر از بسکه به تنگ است
از ما که تفنگ است

تا یک وجب از خاک مسلمان بود اشغال
از ما بود این حال

برخیز سلحشورا چون کار کارجنگ است
ازما که تفنگ است

۱۳۸۸ هجری شمسی

غرب اشغالگر

(وقتیکه بارک اوباما اعلان خروج اکثر نیروهای اش از افغانستان کرد)

غرب اشغالگر به دالر خلقی قارون کرد و رفت
عده ای را هم به عیاشی دگر گون کرد و رفت

با دموکراسی و تبلیغات واهی روز و شب
مردمانی را تهی از دین و ملعون کرد و رفت

عفت از زنها و غیرت را زمردان کرد جدا
دختران را از حجاب و ننگ بیرون کرد و رفت

با شعار محو کوکنار داد جهانی را فریب
خود تجارت برسر تریاک و افیون کرد ورفت

رهزنان و دین فروشان را به قدرت برنشاند
ظلم و غارت را اساس و درج قانون کرد و رفت

زرق و برقش عقل و فهم از عامی و عالم ربود
زور و تزویرش بسا خلقی که افسون کرد و رفت

از کمونست و مجاهد وز همه اضداد و رنگ
یک نظام کفری و بی دین معجون کرد و رفت
مردم دیندار را در هرکجای این دیار
یا اسیر و یا شهید در هر شبیخون کرد و رفت
از برای محو اسلام روز و شب بر بست کمر
آخرالامر دوست و هم پیمان جگر خون کرد و رفت
اقتدار و مال و شأنش را به جنگ مؤمنان
با شکست و روسیاهی ثبت و واژگون کرد و رفت
تاب ایستادن دیگر اینجا برایش چون نماند
ترک دوست و نوکر و یاران مدیون کرد و رفت
کرزی و کابینه و دلباخته گان پر امید
جمله گی را ترک و آهنگ آمازون کرد و رفت
تعبیر امنیت و صلح از شکست خویشتن
ادعاهای دروغ پشت تریبون کرد و رفت
لشکر خونخوار غربی هم بعون ذوالجلال
ملت مؤمن او را رسوا و مجنون کرد و رفت
ای سلحشور نیک و بد را تا نمود از هم جدا
حق تعالی امریکا را باب آزمون کرد و رفت



کودکش در تهٔ گهواره زسنگر گوید

ملت مومن افغان چـه نیکو سیرند
قومی آزاده و سرمست جهادی دیگرند

عزم شان قـاطع و آمادهٔ هر قربانی
هر یکی قافله سالار وزاهل نظـرند

همت‌شان به بلندی ز ثریا گـذرد
مردم صالح و خواهان رفاه بـشرند

زادهٔ مدرسه و سنگر واهل کرمند
گرچه از شدت فقر و واله و خونین جگرند

کارشان دادن عبرت بجهانخوارانست
فکر شان واسع با سعهٔ صدر مینگـرند

کرده‌اند مدفن هرظالم ومستکبررا
خاك خویش راکه براهش زسر و جان گذرند

غیرت شان بهمه عالمیان معلوم است
غـازی ومصلح و بدخواه نظام شررند

عشقشان شمشیر و در راه خدا خواستنست
شوق شان سنگر و در فکر جهان دیگرند

شعب افغان به جهان کرده هویدا این را
که خدا محور و دشمن به اشـغال گرند

کودکش در تهٔ گهواره زسنگر گوید
پیرمردانش به تدبیر و فنون جلوه گرند

حیف این ملت آزاده واین قوم دلیر
که پریشان و پراکـنده به هر کوی و درند

آشوب دموکراسی

چه شوری کرده اند بر پا پلیدان دموکراسی
به زور وزر کنند بر پا بنیان دموکراسی
همه لایفقهونان را زعامت داده‌اند برما
که اینست شان آزادی و ارکان دموکراسی
به پوند و دالر ویورو خریدند علم و ایمان را
همه‌خاص‌وعامیان‌است‌ثناخوان‌دموکراسی
خدا ودین وایمان را براندند تا توانستند
که‌خوش‌کردنددل‌وجان‌رابه‌پیمان‌دموکراسی
به زیر پای این اهل فرنگ چنان شد پایمال آخر
زن و طفل و جوان و پیر به فرمان دموکراسی
مسلمانان سست عنصر و بی دینان بی باور
جهانی را به سوزانند به ارمان دموکراسی

به زور و دالر و تزویر دموکراسی کنند قایم
سه اصل معتبر دارند به پیمان دموکراسی
نه عزت میشناسد او نه بر ناموس خویش غیرت
چنینست تا جهان باشد مسلمان دموکراسی
زنادیق و اراذیل را عزیز و محترم دارند
مسلمانان به زنجیرند به دوران دموکراسی
شما ای قوم با همت سلحشوران ایمانی
زنید کاخ سفید برهم و سامان دموکراسی
تو نیک مردی مجاهد را اگرالقاب بد دادند
مشو غمگین بزن آتش به خواهان دموکراسی
به بوسم دست وپایت را که با دست تهی کردی
پریشان بوش و کرزی را زعیمان دموکراسی
شجاعت آفرین مردی چنان همچو نیاکانی
خدا جو رهرو دینی نه خواهان دموکراسی
شهادت آرمانت شد هدف دین پروری دایم
بدست تو شود روزی ویران دموکراسی
برو یزدان پناهت باد وحوران منتظر آنجا
بزن خنجر چو ایوبی به مریدان دموکراسی

۱۳۸۸ هـ ش هرات

حافظ و پاسدار مسلمان بخیز!

رفته بخواب تابکی ای جان بخیز　　بهـر دفـاع از دیـن وایـمان بخیـز
مومن وحق خـــواه مسلمان بخیز　　درپی آسایـــش انســـان بخیز

الگـوی عـزت بهـر افغـان بخیـز
حـــــافظ آرمان شـهیدان بخیز

توسـتی کـه آتش بـه کرملین زدی　　لــــندن را زلـــزله چندیـن زدی
شـیرصفت حمله چوشاهین زدی　　بـاز بـزن ایکـه تـو چـندین زدی

حملـه بـه واشـنگتن دوران بخیـز
دشمن وبد خـــواه پلـیدان بخیز

سیــنه تو جـــای شجاعت بود　　فـــکر تـــو آزادی امـــت بود
کــــار تو پیوسته عدالت بود　　آرزویت جـــام شـــهادت بود

باز دیـــگر همچو نیـاکان بخیز
قاطـع وکوبنده ای شیطان بخیز

قصر سفید از تو هراسان شده　　　لندن و پاریس پریشان شده

زلزله درخانهٔ فرنگان شده　　　آمده با جنگ و پشیمان شده

بت شکن وحامی قرآن بخیز

حافظ و پاسدار مسلمان بخیز

زادهٔ سنگر به سنگر برو　　　سینه سپر با تیغ وخنجر برو

در پی آزادی خاور برو　　　قاطع و نامدار و دلاور برو

در پی معراج ضعیفان بخیز

سربکف و جان گذراز جان بخیز

بهر دفاع جامه بپوشان کفن　　　خنجر بُرّان به ستمگر بزن

لشکر این کفر صلیبی شکن　　　ایکه امید بسته به تو مرد وزن

همچو صلاح الدین وسلمان بخیز

یا که چو محمود و نیاکان بخیز

عظمت بگذشته تو احیا بکن　　　حکومت قرآنی تو برپا بکن

فکری بحال منِ تنها بکن　　　شوکت ایمانی به همراه بکن

فرصتی نیکوست شتابان بخیز

خواب حرامست به مسلمان بخیز

اربکی

اربکی جان سر برای دشمن دین داده است

سر برای دالر و عشق شیاطین داده است

دین و ایمان را به دالر کرده سودا همچنان

ننگ وغیرت را به چنگال قوانین داده است

ناموس و وجدان و همت از ضمیرش رفته دور

اختیارش را بدست کفر و بی دین داده است

چرس و بنگ و خمر و افیونش مهیا گشته است

دین و عفت را بدشمن باز و چندین داده است

تا نفس در تن بود از بی‌دینان دارد دفاع

چون برایش کفر سلاح و پول شیرین داده است

پاسداری و حراست میکند از دشمنان

چون به دشمن باور وایمان پیشین داده است

تا عروس فتنه و الحاد ازخود کرده است
ای بسا خون جوانانش که کابین داده است
امریکا گم گشته خویش راکنون با اشتیاق
کرده پیدا و برایش تاج زرین داده است
اربکی ها این نمیدانند که رب ذوالجلال
لشکر اسلام را وعده به تمکین داده است
گر بتاریخ بنگرند حق لشکر اسلام را
فتح پیروزی همیش اندر میادین داده است
عنقریب است ای سلحشور اربکی‌ها را مدام
از خجالت بینی هرجا سر به پائین داده است

۱۳۹۱ هـ ش



پرچم من

پرچم سفید رنگم دل دشمنان شکسته
اهتزار دلکشی او دل حاسدان شکسته
مژده میدهد به امت بعد قرنهای ظلمت
که شریعت دوباره خبرش جهان شکسته
رایت پیامبر من که عقاب نام دارد
بر فراز سنگر من بغض آسمان شکسته
همه ملحدین و کفار دشمن‌اند به این نشانم
که نشان پرچم من همه را توان شکسته
سر هیچ سازگاری نبود در آن بدشمن
مگر اینکه دشمنان را پیکر و میان شکسته
زیر چتر رایت من جای عز و سرافرازیست
همت و صلابتش سخت سر خایینان شکسته
این نشان وحدت و حق بهمه مجاهدین است
مگر آنکه دین خویش را بهر ملحدان شکسته
از صدای اهتزازش میرسد بگوش امت
که ظهور منجی ما دوری زمان شکسته

رباعیات

نـازم آن مردیکـه بـازوی سـتمگر شـکند
شـوکت خصـم بهم ریـزد و پیکر شـکند
مـرد دیـن باشـد ثابـت قـدم راه جهـاد
دشـمنان را فکر و اندیشـه و باور شـکند

ز آنســوی شهادت خبری آمده است
پیغــام به خونابه تری آمــده اســت
گویــد که بــرادرم به پا خیــز که باز
دشمن به لباس دیگری آمـده است

در مورگ تاریخ به جز سـیل تو نیست
توفنده و سـیال تر از نیل تو نیســت
از نعش به خون شــناورت دانســتم
هرکس که به خون نخفت از خیل تو نیست

شیخ شهید (سمیع‌الله سلحشور) در اولین برخورد انسان را متاثر از اخلاق‌اش می‌نمود، خنده بر لب داشت و با صفا و مهر انسان را به آغوش می کشید، نهایت محبت کرده و بسیار با علاقه به سخنان اطرافیانش گوش فرا می‌داد، شوخ‌مزاج و طبع‌خوش بود، انسان در کنارش احساس خستگی نمی کرد، همسایگان در جوارش از بهترین همسایه برخوردار بودند. به دوستان احترام خاص قائل شده و احترام همه مخصوصا بزرگان و علماء را بر خود واجب می‌دانست.

در نشر مفاهیم دینی علاقهٔ زیاد داشت، شب و روزش را در تفکر و یاد خدا سپری می‌کرد از کسی زود رنجیده نمی‌شد، غمخور دوستانش بود، خود را در مشکلات دوستان شریک دانسته و به اندازه توان خود از هیچ همکاری با بذل و بخشش و سخاوت مردانه‌وار خود دریغ نمی‌ورزید.

(برگرفته از متن کتاب، ص ۲۳)

امارت اسلامی افغانستان
کمسیون امور فرهنگی
بخش تالیف و ترجمه